

فقط

برایم نامہ بنویس

(عشاق گولاگ)

اور لہ و فیجز

ترجمہ ی

غلامحسین میرزا صالح

زمنیات ماریار

سرشناسه	: فیکز، اورلاندو، ۱۹۵۹ - م. Figes, Orlando
عنوان و نام پدیدآور	: فقط برایم نامه بنویس : عشاق گولاگ/اورلاندو فیکز ؛ ترجمه‌ی غلامحسین میرزاصالح.
مشخصات نشر	: تهران: مازیار، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۳۳۶ ص
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۴۳-۶۶-۱
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: Just send me word : a true story of love and survival in the Gulag
موضوع	: میشچنکو، لی‌یف، ۱۹۱۷ - م.
موضوع	: Mishchenko, Lev
موضوع	: میشچنکو، لی‌یف، ۱۹۱۷ - م. -- نامه‌ها
موضوع	: Mishchenko, Lev -- Correspondence
موضوع	: میشچنکو، اسوتلانا
موضوع	: Mishchenko, Svetlana
موضوع	: میشچنکو، اسوتلانا -- نامه‌ها
موضوع	: Mishchenko, Svetlana -- Correspondence
موضوع	: زندانیان سیاسی -- روسیه -- پجورا (کومی) -- نامه‌ها
موضوع	: Political prisoners -- Russia (Federation) -- Pechora (Komi) -- Correspondence
موضوع	: زندانیان سیاسی -- روسیه -- پجورا (کومی)
موضوع	: (Political prisoners -- Russia (Federation) -- Pechora (Komi)
شناسه افزوده	: میرزا صالح، غلامحسین، ۱۳۲۴ - مترجم
رده بندی کنگره	: DK۲۶۸/م۰۰۴۹ ۱۳۰
رده بندی دیویی	: ۳۶۵/۰۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۰۰۵۶۲۱

www.mazyarpublishing.com
mazyarpublishing@yahoo.com

نمونه‌ها

مقابل دانشگاه تهران، ساختمان ۱۲۹۶ (ظروفچی) طبقه اول، واحد ۴، تلفن ۶۶۴۶۲۴۲۱

فقط برایم نامه بنویس

(عشاق گولاگ)

اورلاندو فیکز

ترجمه‌ی غلامحسین میرزاصالح

صفحه‌آرایی مرواک.

چاپ اول ۱۳۹۶

شمارگان ۱۲۰۰

چاپ و صحافی واژه

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۴۳-۶۶-۱

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۶	سخن اول
۲۱	فصل ۱
۴۳	فصل ۲
۶۴	فصل ۳
۸۴	فصل ۴
۱۱۴	فصل ۵
۱۳۴	فصل ۶
۱۴۴	فصل ۷
۱۶۴	فصل ۸
۲۲۰	فصل ۹
۲۴۳	فصل ۱۰
۲۷۰	فصل ۱۱
۳۰۱	فصل ۱۲
۳۱۷	مؤخره
۳۲۳	گولاکی

مؤسسه‌ی معتبری در روسیه که به کار پژوهش در تاریخ گولاگ پرداخته است همچنان می‌کوشد اعتبار خود را به عنوان یک انجمن ممتاز مموریال حفظ کند. این مؤسسه، به‌رغم مزاحمت‌ها و مخالفت وارثان کا.گ.ب در تشکیلات ولادیمیر پوتین به کار جمع‌آوری شواهد تاریخی ادامه داده تا حاصل کار خود را در دسترس عموم قرار دهد. از جمله مهم‌ترین کشفیات این مؤسسه مجموعه‌ی پرشمار نامه‌هایی است که میان یکی از زندانیان سیاسی اردوگاه کار اجباری و دختری دانشجو، سبب فیزیکدان مبادله شده است. تقریباً تمام این نامه‌ها، به شکلی باورنکردنی، با چشم سانسورچیان نظامی خودکامه دور مانده است.

این نامه‌های فوق‌العاده که موضوع کتاب فقط برایم نامه بنویس (عشاق گولاگ) است به کوشش و پیگیری آیرنا استروفسکایا، یکی از پژوهشگران انجمن مموریال مسکو، کشف شد. این مجموعه و اسوتلانا ایوانووا از (۱۹۵۴-۱۹۴۶) تقریباً در اوج دوران استالینسم به مدت هشت سال و نیم با هم مکاتبه می‌کردند و در مجموع ۱۲۴۶ نامه به یکدیگر نوشتند که از آن میان ۶۴۷ نامه از طرف لِف به اسوتلانا و ۵۹۹ نامه از اسوتلانا به لِف نوشته شده است. آوستروفسکایا پس از آشنایی با لِف در سال ۲۰۰۰ و کمک به او در تهیه خاطراتی که می‌نوشت از وجود چنین نامه‌هایی اطلاع یافت، هرچند که لِف پنج سال بعد نامه‌ها را به او نشان داد.

آوستروفسکایا پس از دیدن نامه‌ها بی‌درنگ پی‌برد که از جهت نوشتن با مجموعه‌ای پرتعداد از نامه‌های خصوصی مرتبط با تاریخ گولاگ که تا کنون به دست آمده، روبه‌رو شده است. گنجی پنهان شامل سلسله نامه‌هایی بی‌وقفه که هر یک با ذکر تاریخ و شماره مسلسل با دقت و وسواس تمام جمع‌آوری و نگهداری شده بود. لِف با همدلی بعضی از «زندانیان» و «کارگران آزاد» که مورد جستجوی بدنی قرار نمی‌گرفتند و اجازه‌ی ورود و خروج داشتند، توانسته بود تا برخلاف مقررات اردوگاه، به مکاتباتش با اسوتلانا ادامه دهد. ضمناً لِف برای حفظ نامه‌ها

چاره‌ای می‌اندیشد. او با حفر سوراخ در زیر کفپوش خوابگاه خود نامه‌ها را در آن پنهان می‌کند و در فرصت مناسب همه‌ی آن‌ها را به اسوتلانا بازمی‌گرداند. آنان با این ترفند موفق می‌شوند پس از آزاد شدن لف، مجموعه‌ی نامه‌ها را برای نسل آینده حفظ کنند.

اینک گزیده‌ای از این نامه‌ها به کوشش اورلاندو فیجز در دسترس علاقه‌مندان است. او در تصمیمی سنجیده صرفاً به نقل کامل مطالب نامه‌ها نپرداخته، بلکه با افزودن بناها و اظهارنظرها، روایت فصیحی به دست داده است، شیوه‌ای که در سال ۲۰۰۰ در تاریخ شفاهی زندگی یومیه در دوران استالین به نام شایعه‌سازان، زندگی خصوصی در روسیه‌ی تحت سلطه‌ی استالین به کار بسته بود.

نامه‌های این دو دل‌داده افشاگر عشقی است بس پرسوز و گداز با روایتی عاشقانه و غریبانه. قالب داستانی بی‌مانند در ردیف رمانی غیرتخیلی که تجلی آن در روی روی با رث می‌آهنین و سرکوبگر و توطئه‌گر باعث جذابیت بیشتر آن می‌شود. داستان حقیر و الهام‌بخش و شورانگیز در وصف شکوه روح و روان انسانی، در عین فاکتور و دلبختی؛ و قابلیت مردمانی که به هنگام تحمل شکنجه و عذاب به انسان‌های استثنایی تزیین ماهیت می‌دهند. و این که عشق و دلدادگی در چنین شرایطی نجات‌بخش زندگی است. و یا اینکه خلاقیت و استعداد معنوی در خیلی از افرادی که آزادی خویش را از دست می‌دهند شکوفا می‌شود. در این فراگرد شمار بی‌شمار از کسانی که با انبساط سر و کاری نداشتند، به هنگام تحمل عذاب اسارت و شکنجه‌ی روحی و فیزیکی، اساسات و درد خویش را به قالب کلمات ریخته‌اند. در اردوگاه‌های کار اجباری یا برده داری به شیوه‌ی سوسیالیستی، معمولاً کلام مدون، یا نامه‌نگاری‌های محرمانه و در خفا تنها روزنه به منظر آزادی است. تراژدی ناگفته‌ی دیگری هم در این حکایت احساس می‌شود و آن آگاهی از زندگی معصومانه و تپه و ویران شده‌ای است که شیمی سفاک و ددمنش باعث و بانی آن است، هرچند که کتاب پایان خوشی دارد.

یکی از دو دل‌داده با مصیبت‌های بزرگ‌تری دست و پنجه نرم کرده است. زمانی که لف چهار ساله بود پدر و مادرش در جنگ داخلی به فرمان بلشویک‌ها اعدام می‌شوند و عمه‌ها و پدر و مادر بزرگش او را بزرگ می‌کنند. لف در اواخر

دهی ۱۹۳۰ به صورت مستمع آزاد در رشته‌ی فیزیک دانشگاه مسکو به تحصیل می‌پردازد، جایی که با اسوتلانا آشنا می‌شود. روابط آنان در آغاز به دور از احساس خاصی به نظر می‌رسید، اما خیلی زود به صمیمیت می‌گراید. لِف قصد داشت از اسوتلانا تقاضای ازدواج کند که آلمان در ۱۹۴۱ به اتحاد شوروی حمله می‌کند و او به واحد تدارکاتی کوچکی اعزام می‌گردد. خدمت کوتاه‌مدت لِف در ارتش پس از تسلیم واحدش به پایان رسید و خود او نیز به اسارت درآمد.

افرادی که لِف را اسیر می‌کنند وقتی می‌شنوند که به زبان آلمانی صحبت می‌کند، صمیم می‌گیرند نامش را در فهرست جاسوسان بنویسند که البته موفق نمی‌شوند. آن سپس لِف را به عنوان مترجم در پشت خطوط جبهه به خدمت گرفتند سعی کردند او را وادار به پیوستن به ارتش آزادی‌بخش ضد شوروی به رهبری ژنرال ارنست ولوف کنند، اما پس از ناامیدی به بریگاد کار اجباری یکی از اردوگاه‌ها اعزام می‌کنند. او دوبار دست به فرار می‌زند که بار دوم آن از اردوگاه بوخنوالد بود. لِف نهایت سر از منطقه‌ی تحت اشغال نیروهای آمریکایی در می‌آورد و چون پیشنهاد جبراً به آمریکا را به خاطر اسوتلانا نمی‌پذیرد، بنابراین به ارتش سرخ تحویلش می‌دهند.

در اتحاد شوروی به وسیله‌ی اداری، یک جاسوسی که شاخه‌ای از ان. کا. و. د بود بازداشت می‌شود. او را با تمهیداتی مجبور می‌کنند تا اعتراف نماید مزدور آلمانی‌ها بوده است. به‌رغم اعتراضاتش مبنی بر اینکه در برابر پیشنهاد آلمان‌ها برای جاسوسی مقاومت کرده، بی‌درنگ به مرگ محکوم می‌گردد. این حکم اندکی بعد، به رسم دادگاه‌های مضحک بلشویکی آن ایاد، در سال حبس در یک «اردوگاه کاردرمانی» تخفیف می‌یابد. می‌دانیم امپراتوری بحال جماهیر شوروی سوسیالیستی در آن زمان برای نوسازی کشور به بیگاری انبوهی از بی‌دگان احتیاج داشت. لِف را پس از یک سفر طولانی با قطار به محوطه‌ی وسیع نیمه‌ی توار در پچورلگ (زندان پچورا) در ناحیه‌ای نه چندان دور از قطب شمال اعزام می‌کنند.

اورنالدو فیجز با مطالعه‌ی اسناد موجود در بایگانی گولاگ پچورا شرح ناگفته‌ای از حوادث هر زمان به دست می‌دهد. او می‌نویسد نوع لباس و کلاه و کفشی که در اردوگاه پچورا به لِف دادند ما را به یاد نوشته‌های سولژنیستین، شالامف و دیگران می‌اندازد.

وقتی سوابق تحصیلات فنی و مهندسی لِف به وسیله‌ی گئورگی استریلکوف

رئیس کارکشته‌ی لابراتوار تحقیقاتی اردوگاه فاش شد، او احساس کرد که «کارش تمام است.» اما استریلکوف از بلشویک‌های قدیم و مدیر فنی لابراتوار که ۲۵ سال با «فعالیت‌های ضدانقلابی» مبارزه کرده بود، لف را برای کار در واحد چوب خشک‌کنی خود به خدمت گرفت. لف در آن محیط به نسبت گرم و امن نخستین نامه‌اش خطاب به اسوتلانا را نوشت و به آدرس عمه‌اش اولگا فرستاد:

این نامه را برای تو [اولگا] می‌نویسم، نه برای او. چون نمی‌خواهم مزاحمش شوم. بگذار آرام به زندگی‌اش ادامه دهد و من باعث دردسرش نشوم و یادآوری خاطرات گذشته و فکر کردن به وضع فعلی‌ام سایه‌ای از غم بر آن نیفکند.

اولگ بدون سلاط وقت نامه را به اسوتلانا نشان می‌دهد و او با قاطعیت تمام اقدام به نوشتن پاسخ می‌کند:

آن سال پیتام [در جریان جنگ] را به یاد داری که گفתי نمی‌خواهی به آن نحو عمل کنی. را ببینم، حال آن که من به خاطر آن یک هفته‌ای که به ما فرصت دادند، همان بودم؟ بدان که حالا هم همان طور است. اگر امکان دیگری وجود نداشته باشد، این از هیچی بهتر است. ما هر دو ۲۹ ساله هستیم. اولین بار یازده سال پیش با هم روبه‌رو شدیم و حالا پنج سال است که یکدیگر را ندیده‌ایم. فکر کردن به این همه سال وحشتناک است. لف، زمان می‌گذرد. اطمینان دارم که تو قبل از سپری شدن پنج سالی دیگر دست به هر کار دیگر می‌زنی. آرام‌تر شو و بی‌پروا می‌شوم. چند بار خواسته‌ام که در آغوش تو لاله کنم ولی فقط با یک دیوار خالی روبه‌رو شدم. احساس می‌کنم که قادر به نفس کشیدن نیستم. زمان همچنان می‌گذرد و من خودم را کنترل می‌کنم. لف، ما این مرحله را پشت سر خواهیم گذاشت.

این چنین بود که نامه‌نگاری هشت ساله‌ی آنان شروع شد. نامه‌هایی که در چند ماه اول مورد سانسور قرار می‌گرفت، اما وقتی لف راهی برای دور زدن سانسور پیدا کرد، تقریباً به دور از چشم سانسورچیان رد و بدل می‌شد. هیچ‌یک از نامه‌ها از نثر ادبی چشمگیری برخوردار نیست. اسوتلانا فارغ‌التحصیل رشته‌ی فیزیک بود و مانند لف یک مهندس، اما آنان برای اظهار دلدادگی خویش به یکدیگر زبانی زیبا

و تأثیرگذار خلق کردند.

لف: وقتی اسم خودم را به خط تو روی پاکت می‌بینم، دچار احساس مشابهی می‌شوم. هر زمان پی می‌برم که نامه واقعاً به من تعلق دارد و از جانب اوست، یا در واقع توست، احساسی آکنده از ناباوری، حیرت، شعف و اطمینان خاطر وجودم را فرامی‌گیرد. نامه از طرف توست، همین کافی است. نکته‌ی خاصی در این اعتراف نیست. من نگرانم. منطقی باش. تو می‌توانی فقط پاکت بدون نامه را برایم بفرستی.

اسوتلانا: [در پایان یک نامه‌ی طولانی]: مقصود از این همه پرحرفی‌ها آن است که قدس کلمه به تو بگویم. دو تا از آن سه کلمه ضمیر است و سومی یک فعل که در تمام زمان‌ها به طور یکسان به کار برده می‌شود: گذشته، حال و آینده.

عجیب آن که روزی اسوتلانا برای دیدار با لِف در «پنج سال بعد» زودتر از آنچه آن دو انتظار داشتند برآورده شد. با این که ملاقات با اعضای خانواده‌ی زندانی تاحدی امکان‌پذیر گردید، اما زندانیان سیاسی حق چنین دیدارهایی را نداشتند. بعلاوه آنان هنوز ردوان نگرفته بودند، بنابراین اسوتلانا نمی‌توانست به عنوان همسر به ملاقات محسوب‌شده‌ی خود برود. رفتن از مسکو به اردوگاه سفری طولانی و دشوار بود. افزون بر آن به خطر بعید می‌رسید که اسوتلانا موفق به گرفتن مرخصی به مدت لازم از انستیتو محل کار خود شود و یا بتواند هدف از تقاضای مرخصی را پنهان نگاه دارد. اما لِف در این روش‌مندانه و توأم با موفقیتی برای مکاتبه‌ی آزاد درباره‌ی نقشه‌هایشان در پیش گرفت. اسوتلانا به منظور دیدار پیش رو از مقر گولاگ که حتی در نقشه‌ی جغرافیایی هم اثری از آن به چشم نمی‌خورد هیچان‌زده بود. اگر طرح و پیش‌بینی آنان درست از آب درمی‌آمد، او می‌توانست به داخل محوطه‌ی گولاگ برود.

اسوتلانا بالاخره در سپتامبر ۱۹۴۷ درست پس از سی‌امین سال تولدش و یک سال بعد از آن که گفته بود امیدوار است لِف را ببیند، راه سفر پیش گرفت. یک هفته‌ی بعد او به عنوان «همسر» خدمتکاری میخواره که درست در همان موقع مجبور به بیگاری شده بود، بی‌سر و صدا وارد محوطه‌ی اردوگاه می‌شود. لِف و اسوتلانا دور از چشم اغیار تمام شب را با گفتگو سپری کردند. اسوتلانا می‌توانست دو روز تمام در آنجا بماند، فرصتی که پس از شش سال جدایی به

معجزه‌ای شباهت داشت.

چنین دیداری، آن هم در داخل اردوگاه و آنچه که درباره‌ی گولاگ می‌دانیم بی‌سابقه بود، با این حال به نظر می‌رسد اسوتلانا، در مدتی که لف در پچورا بوده، نه یک بار، بلکه دست‌کم سه بار موفق به دیدن او می‌شود. البته همسران دیگر زندانیان نیز اقدام به چنین کاری می‌کردند. اینکه لف مدتی در کمال ایمنی در واحد چوب خشک‌کنی کار می‌کرده و سپس به عنوان مکانیک در نیروگاه برق، نشان می‌دهد که او زمانی به نسبت خوش‌شانسی بوده و به کار حساسی اشتغال داشته است.

لف با توجه به مدرک مهندسی خود تصور می‌کرد به یکی از مؤسسات مهم مستقل می‌شود که در دایره‌ی اول سولژنیتسین شرح آن آمده است. روابط نزدیک لف با رئیس اشر ستریلسکی و سایر زندانیان، یادآور مناسبات دوستانه‌ای است که در زمان سولژنیتسین می‌خوانیم. آمال لف هرگز به واقعیت نپیوست، اما نامه‌هایش نشان می‌دهد که از کار کردن در نیروگاه ناراضی نبوده و خود را با یک زندگی قابل تحمیلی وفق داد که در اسبیره‌ی سیم‌های خاردار و نگهبانان مسلح نبود.

نامه‌های لف از سوی دیگران از جهت ارتباطات پیچیده میان زندانیان، کارگران غیرزندان و آزاد و نگهبانان پرده بر می‌دارد. کارکنان و خدمه‌ی آزاد به آسانی با زندانیان نزدیک می‌شدند. آنها که دوش به دوش زندانیان کار می‌کردند از مستخدمین وزارت امنیت داخلی یا ام. ای. دی. بودند. اکثر این افراد از زندانیان سابق محسوب می‌شدند و یا بخش اعظم عمرشان را با کار کردن در داخل یا خارج از اردوگاه سپری کرده بودند.

زندانیان و خوابگاه‌شان به طور مرتب مورد تفتیش و رنج می‌گرفت، بنابراین هرچیزی به داخل و خارج اردوگاه قاچاق می‌شد. نگهبانان با راه‌های مرکزی فاسد بودند و برای مبادله‌ی انواع اجناس و ورود و خروج زندانان ریشه می‌گرفتند. بسیاری از نگهبانان در ایجاد بازار سیاه با زندانیان همدست بودند. اسناد رسمی نشان می‌دهد که حتی در مورد «اسرار و اسناد دولتی» هم بازار سیاه وجود داشته است. اسنادی که از مقر مرکزی ام.و.د. در داخل اردوگاه به سرقت می‌رفت و به زندانیان فروخته می‌شد. افرادی که به پرونده‌ی شخصی خود دسترسی پیدا می‌کردند، دست به جعل و یا تعویض احکام مربوط به محکومیت خویش می‌زدند و یا حتی تاریخ آزاد شدنشان را تغییر می‌دادند.

مقررات انضباطی سفت و سختی در اردوگاه برقرار بود، ولی بعدها به مرور

شرایط زندانیان بهتر شد. خوابگاه‌های جدید و باشگاهی ورزشی بنا کردند و یک «قصر فرهنگی» ساختند، جایی که زندانیان به تماشای فیلم می‌نشستند. فیلم‌ها پس از دیدن یک فیلم مستند درباره‌ی حفر کانال ولگا- دن به نمایش درمی‌آمد، هرچند که به تلفات انسانی آن اشاره‌ای نمی‌شد. لف بدون طعنه و کنایه به اسوتلانا نوشت که او:

به مدت یک ساعت تمام هیچ فکر و حسی نداشتم جز احساس غرور و تحسین برای قدرت ذهن انسان و تبادل منظم و هماهنگ هزاران ایده و اندیشه در خلق معجزه‌ای قابل لمس. البته فیلم عیب و ایراد زیادی داشت و بخصوص از نظر کیفیت سرهم‌بندی شده بود. با این وصف فوق‌العاده اثربخش بود.

هرچند که لف در اسیر توهمات کمونیستی نبود، با این حال به خاطر دستاوردهای علمی و هنری اتحاد شوروی می‌توانست دچار غروری ناسیونالیستی شود، نگاهی دوگانه به روسیه شوروی که اسوتلانا مقیم مسکو نیز در آن شریک بود. لف همچنین در مورد همکاری نگهبانان اردوگاه می‌نویسد و اینکه مقررات ظالمانه را نادیده می‌گرفتند و به زندانیان کمک می‌کردند تا مشمول آن نشوند. از جمله این افراد به نگهبانی اشاره می‌کند. لف به «پرچانه» که مهربانی خویش را زیر فریادهای گوش‌خراش پنهان می‌کرد. لف حتی پس از کسب آزادی با نوشتن نامه‌ای به یکی از نگهبانانش از او به خاطر کارهای بشردوستانه‌اش تشکر می‌کند. مقایسه‌ی این ادعا با شرایطی که فیودر موزولسکی مأمور غیرمسلح آن. کا. و. د در پچورا از (۱۹۴۶-۱۹۴۰) شرح می‌دهد بسیار جالب است. او در مقام یکی از اعضای سرسپرده‌ی حزب شاهد و گزارشگر «سین بابسامانی، فساد و شرایط غیرانسانی است که لف می‌گوید. موزولسکی نیز با هدف از نظر گرفتن محل زندگی بهتری برای زندانیان جهت حفظ آنها از سرمای قطب به رغم آن که تردیدی نسبت به مجرم بودن آنان و استحقاق به زندان افتادن‌شان ندانست، وظایف رسمی خود را نادیده می‌گرفت. لف از جهنمی که در زیر پای زندانیان دهان گشوده بود به خوبی اطلاع داشت و به ذکر نمونه‌هایی از خطراتی می‌پردازد که با آن روبه‌رو بودند. در یک مورد وقتی گئورگی استریلکوف با یکی از مأموران ارشد اداره‌ی راه‌آهن درگیری پیدا می‌کند، به اتهام خرابکاری به ام. و. د احضار می‌شود. استریلکوف با وجود آن که ممکن بود با محکومیت سنگین تازه‌ای روبه‌رو شود، با

زیرکی تمام مفتری خود را بی آبرو می کند. لیو بومیر ترلنسکی هم تختی لف آن قدر خوش شانس نبود و به اردوگاه ویژه‌ای در سیبری تبعید شد و دوست نیمه لتونیایی او اولگ پاپوف برای بیگاری به پچورا و سپس به ماورای شمال اعزام گردید تا در معدنی سنگ شکنی کند. از جمله خواندنی ترین مطالب نیمه‌ی دوم کتاب مربوط به کوشش لف و اسوتلانا در کمک به این دسته از دوستان و خانواده‌هایشان و دیگر مصیبت‌زدگان است. لف در بیان این قبیل مسائل با ناراحتی به اسوتلانا می نویسد که «انت‌ترین موضوع برای یک زندانی تحمل «بی خبری از جهان خارج» است و بی‌افزاید روشی که اردوگاه در پیش گرفته به کار دیگ زودپز شباهت دارد، یعنی همه را دچار سحرش و خروش می کند:

هر ... برای ناخوشایند در زندگی معمولی در این جا چند برابر می شود. نبود و دستی‌های انسانی حد و مرز نمی شناسد. خصومت به دشمنی و دشمنی، نفرت، رخصیانه، تنگ نظری به رذالت، خونسردی به خشونت تبدیل می شه و در نهایت به نوعی جنایت. سوءظن بی پایه، سرقت و قاپ زدن پول، عصیان‌ها ناگهانی گاه به قیمت جان تمام می شود.

لف ذاتاً آرمان‌گرا و خوشبین بود. هر وقت اسوتلانا نه از ناخوشی و واماندگی خود، بلکه از مشکلاتش در کارخانه‌ی لاستک‌سازی، ایستادن در صف‌های طولانی برای غذا و لباس و مشکل رسیدگی به زندگی والدین پیرش حرف می زد، لف به او نصیحت می کرد که صبور و شجاع باش. او به درستی نمی دانست که اسوتلانا از نظر روانی و عاطفی زندگی غیرقابل تحملی می برد و می کوشد تا در هر فرصت قوت قلبی به او و به خودش بدهد:

اسوتا، بیا تا جایی که می توانیم امیدوار باشیم و آن را از دست ندهیم. یک نکته را خوب می دانم و آن اینکه وحشتناک‌ترین چیز در زندانی یأس و ناامیدی کامل است. چشم پوشیدن از «احتمالات» و دست از مبارزه کشیدن، آن هم وقتی که قادر به آن هستی، بدترین نوع خودکشی است.

با مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳ اوضاع گولاگ تا حدی بهتر شد و شرایط اردوگاه به شکل محسوسی تحمل پذیرتر گردید. شایعاتی در مورد عفو و آزادی زود هنگام زندانیان رواج یافت. با توجه به ذات و منش ناخوشایند حاکمان، نخست زندانیان جنایتکار رها شدند و تا آن جایی که می توانستند آزادی زندانیان سیاسی را به تعویق

انداختند. لف بالاخره در ژوئیهی ۱۹۵۴ اندکی زودتر از سر آمدن محکومیتش آزاد گردید. بازگشت او به مسکو نه باعث شادی شد و نه افتخار آفرین بود. پیوستن آن دو به یکدیگر در زمانی رخ داد که پدر اسوتلانا بیمار بود. صدور حکم رسمی عفو و مجوز اقامت لف در مسکو بیش از یک سال به درازا کشید. او سپس در شغل نه چندان مهمی در مؤسسه‌ی فیزیک اتمی دانشگاه مسکو مشغول کار شد. لف و اسوتلانا سرانجام در ۱۹۵۵ ازدواج کردند. آنان با دو فرزندشان زندگی شاد و طولانی سپری کردند. لف در سال ۲۰۰۸ در نود و یک سالگی چشم از جهان فرو بست و اسوتلانا هیجده ماه بعد.

غلامحسین میرزا صالح

۹۵/۴/۱۸